درس چهارصد و هفتاد و ششم

بحث راجع به ممکن و اقسام ممکن (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

فصل (۱۴).
فی أقسام الممکن.[۱]

این بحث مطلبی ندارد من نگاه کردم و همان‌طور که بعضی گفتند ـ کتاب من هم مثل کتاب شماست ـ در اینجا هم دیدم و تذکر دادم که اصلاً تعجب است که چرا مرحوم آخوند این بحث را در اینجا آورده‌اند و این را می‌بایست در همان مباحث قبلی مطرح می‌کردند!

وجود دو نوع امکان در تقسیم ممکن

بحث راجع به ممکن و اقسام ممکن است. ایشان می‌فرمایند که در تقسیم ممکن دو نوع امکان وجود دارد؛ امکان اول امکان ذاتی است که به خود ذات و هویت شیء خارج تعلق می‌گیرد و این امکان ذاتی شامل همهٔ ممکنات از ماسوی‌الله می‌شود؛ یعنی هر چیزی که وجود برای او ضرورت ندارد متصف به امکان ذاتی خواهد بود چه مبدعات همان‌طور که قبلاً گفتیم؛ آنهایی که صرف نظر از امکان برای استفاضهٔ وجوب و استجلاب وجوب از آن وجود اتَمّ، در وجود و ذات خودشان احتیاج به شرط و مقارنه و شیء دیگری ندارند. عالم ملائکه و عالم انوار و عالم عقول احتیاج به چیزی ندارند! نفسِ امکان ذاتی در وجود آنها کفایت می‌کند برای اینکه از جانب مفیض به آنها افاضهٔ وجود بشود و آنها در عالم اعیان تحقق پیدا کنند ولی بعضی از ممکن‌ها را داریم غیر از امکان ذاتی مثل مادیات احتیاج به چیزهای دیگری هم دارند مثلاً در زمانیات گفتیم که اگر یک پسری بخواهد متولد بشود این مشروط به این است که اول پدر او متولد بشود، آن امکان ذاتی در فرزند جای خود را عوض نمی‌کند تا خدا اول پسر را خلق کند و بعد پدرش را خلق کند، این یک‌جوری می‌شود!!

اما در مورد مادیات و زمانیات و آنچه را که بروز متیٰ و أین، مکان برای آنها ضرورت دارد در اینجا می‌بینیم که این حوادث صرف‌نظر از امکان ذاتی که برای خود آن ماهیت است یک شرایط دیگری را هم لازم دارد که آن شرایط خارج از ذات آنهاست که همراه با ماده موجب می‌شود که برای آن صورت یکی پس از

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۴.

دیگری برای آنها بیاید و همین‌طور این امکانی که در این ذات و هویت یک عین خارجی قرار دارد برای رسیدن به یک هویت دیگر باید آن ذات را مستعد کند که بتواند صورت دیگری برای او بیاورد که از این تعبیر به امکان استعدادی می‌شود. ممکن است یک شیء امکان ذاتی داشته باشد ولی امکانات استعدادی نداشته باشد. بنابراین اشیاء در وجود خودشان بر دو امکان قرار دارند؛ یا امکان ذاتی یا امکان استعدادی.

آن تقسیمی که در اینجا نسبت به امکان استعدادی می‌شود کرد آن امکانی است که در ارتباط با شیء دیگر ملاحظه می‌شود نه‌اینکه خودش فی‌حدّنفسه [ممکن باشد]. فرض کنید که یک جنین که می‌خواهد تبدیل به علقه، مُضغه و یک فرزند بشود گرچه خود این نطفه در ذات خودش امکان ذاتی برای انسان شدن دارد ولی امکان استعدادی ندارد زیرا این امکان استعدادی شرایطی را می‌طلبد که آن شرایط در نطفه و در حال جنین بودن منتفی است و باید آن شرایط مهیا شود تااینکه صورت نوعیهٔ مرتبهٔ بعدی نسبت به این ممکن شود والاّ ممکن نمی‌شود و مستحیل و ممتنع است زیرا آن شرایط الآن مفقود است و محلّ برای این شرایط همان ماده است که آن ماده قابلیت برای تجدّد صورت دیگر را به‌واسطهٔ این شرایط به خود می‌گیرد. بنابراین ممکن است که امکان ذاتی در یک شیء باشد ولی امکان استعدادی در یک شیء نباشد.

همین‌طور مرحوم آخوند می‌فرمایند: یک شیء ممکن است که فی‌حدّذاته ممکن باشد ولی به نسبت به شیء دیگر واجب باشد مثلاً صورت خودش فی‌حدّنفسه امکان ذاتی دارد ولی وقتی که انسان نسبت به ماده لحاظ می‌کند می‌بیند که واجب است و نسبت به ماده نمی‌تواند ممکن باشد ولی عرض نسبت به معروض [امکان دارد]. عرض فی‌حدّنفسه امکان ذاتی دارد ولی نسبت به موضوع هم وجوب ندارد بلکه امکان دارد. البته ما نمی‌توانیم بگوییم که عرض به‌عنوان کلی امکان ذاتی دارد! شاید منظور ایشان عرض خاص است. یک شیء برای تحقق خارجی خودش عرض به‌عنوان کلی برای او وجود دارد اما عرض خاص مثلاً بیاضیت برای این کتاب یا سوادیت برای جلد این وجوب ندارد بلکه امکان ذاتی و خارجی دارد که همان امکان وقوعی است ولی خود موضوع نسبت به عرض موضوع فی‌حدّنفسه و در ذات خودش امکان ذاتی دارد ولی وقتی که نسبت به اعراض سنجیده می‌شود دیگر امکان ندارد.

نحوهٔ ارتباط یک شیء ممکن با شیء دیگر

بنابراین امکان هم به یک تقسیم دیگر در اینجا دو نحو فرض شد؛ یک امکان ذاتی که به خود شیء برمی‌گردد و یک امکانی که در ارتباط شیء با شیء دیگر ملاحظه می‌شود. وقتی یک شیء ممکن در ارتباط با شیء دیگر ملاحظه شد یا واجب است و یا ممکن است و یا نسبت به شیء دیگر ممتنع است. چیزی که الآن دارای این عرض است؛ شیئی که دارای سواد است ـ اگر به همین کتاب ملاحظه بشود ـ در شرایط فعلی،

بیاضیت آن ممتنع می‌شود چون تضاد قابل جمع در آنِ واحد و در محلِ واحد نیستند. از این نقطه‌نظر هر چیزی که دارای امکان ذاتی است می‌تواند واجب یا ممکن بشود و هر چیزی که دارای وجوب نسبت به شیء دیگر است لازم نیست که دارای امکان ذاتی باشد مثل باری تعالی که واجب الوجود است و وجوب او اقتضاء آن خلق و علیت برای معلول‌ها را می‌کند درحالی‌که امکان ذاتی برای او حمل نمی‌شود. این ماحصل مطالبی بود که ایشان در اینجا گفتند. عرض کردم که خیلی مطلبی ندارد و سریع می‌شود متن را خواند.

فصل (۱۴).
المُمکنُ یَنقسمُ إلیٰ ما یَکونُ ممکنَ الوجودِ فی ذاتِه و إلیٰ ما یَکونُ مُمکنَ الوجودِ لِشیءٍ و کُلُّ ما هوَ مُمکنُ الوجودِ لِشیءٍ فَهوَ مُمکنُ الوجودِ فی ذاتِه و لا یَنعکِس.[1]

ممکن دو نوع می‌شود در خارج تصور بشود؛ یکی اینکه منقسم بشود به آنچه که فی‌حدّذاته ممکن الوجود است این همان امکان ذاتی است که روی همهٔ اشیاء بار می‌شود چه مبدعات و مجردات که وجود آنها احتیاج به زمان و حدوث ندارد ـ حدوث زمانی نه حدوث ذاتی ـ احتیاج به شرایط امکان، زمان، ترتّب، مضیء زمان و تدرّج ندارد إلی ما یَکونُ ممکنُ الوجودِ و یا مثل مکان دارد.

قسم دوم ممکن آن ممکنی است که ممکن الوجود است و به ملاحظهٔ شیء دیگر ممکن است. عرض به ملاحظهٔ موضوع ممکن است ولی وقتی شما موضوع را با عرض لحاظ می‌کنید واجب می‌شود؛ یعنی در عروضِ عرض باید موضوع وجود داشته باشد ولی در خود موضوع لازم نیست عرض وجود داشته باشد البته عرض به معنای خاص منظور است، نه عرض کلی که آن عرض باید برای هر موضوعی باشد چون موضوع بدون عرض که نداریم!

و کُلُّ ما هوَ مُمکنُ الوجودِ ... هر چیزی که برای چیز دیگر و نسبت به چیز دیگر ممکن الوجود است باید فی‌حدّذاته ممکن الوجود باشد چون همین‌که شما می‌گویید که برای او ممکن الوجود است به این معنا است که ممکن است این نباشد و چیزی که وجود و عدم در ذات او مساوی است ذاتاً ممکن الوجود است و لا یَنعکِس. ممکن است یک شیئی فی‌حدّذاته ممکن الوجود باشد و امکان ذاتی داشته باشد ولی نسبت به شیء دیگر واجب باشد. صورت، امکان ذاتی دارد ولی نسبت به ماده وجوب دارد و دیگر امکان ندارد.

تلمیذ: در قسم قبل بود: ما یَکونُ ممکنَ الوجودِ فی ذاتِه بعد اینجا قسم دوم مُمکنُ الوجودِ لِشیءٍ را آمد و فرمود که ممکنُ الوجودِ فی ذاتِه...

استاد: نه، آن که ممکنُ الوجودِ لِشیءٍ است این حتماً باید فی‌حدّذاته هم ممکن الوجود باشد ولی به‌عکس آن نمی‌شود؛ یعنی شیئی که نسبت به شیء دیگر ملاحظه می‌شود؛ شما صورت را نسبت به ماده ملاحظه کنید، آیا نسبت به ماده ممکن است یا واجب است؟ واجب است چون مادهٔ بدون صورت که نداریم!

---

۱. همان.

پس صورت برای ماده واجب می‌شود درحالی‌که صورت برای ماده امکان ذاتی دارد.

تلمیذ: خب اینجا فرمود که عکس آن نیست درصورتی‌که همان قسم اول ما یَکونُ ممکنَ الوجودِ فی ذاتِهِ منتها برای شیء هم نیست مثل مجردات که فرمودید، مگر الآن این عکسِ آن نشد؟

استاد: نه! خود ممکن الوجود لِشیءٍ دو نحو است؛ یعنی ایشان می‌خواهند بگویند که این ممکنُ الوجودِ لِشیءٍ، ممکنُ الوجودِ لِذاتِهِ هم هست. آن مطلبی که گفتم مربوط به مجردات است آن مطلب خارج از این قضیه بود. هر چیزی که ممکن الوجود است هر چیزی که ماسوی‌الله است چه مبدعات باشد که مجردات است و چه غیر مبدعات باشد هردوی اینها امکان ذاتی دارند. این یک مطلب است. البته ایشان این را بعداً نسبت به این قضیه می‌گویند منتها من اول گفتم.

ولی صحبت ایشان در اینجا این است که هر چیزی که امکان ذاتی دارد؛ چه مبدعات و چه غیر مبدعات و مادیات دارای امکان ذاتی است، ممکن است در ارتباط با شیء دیگر ممکن یا واجب باشد آن که نسبت به شیء دیگر ممکن است مثل عرض نسبت به موضوع است. عروض عرض برای موضوع ممکن است. الآن سواد که عارض بر این کتاب شده است عروض سواد بر این کتاب امکان دارد و ممکن الوجود است، می‌تواند عارض نشود و به جای سواد بیاض یا یک رنگ دیگر عارض شود. بنابراین گرچه خود سواد ممکن الوجود است ولی در ارتباطش با کتاب و حملش بر این موضوع باز امکان خودش را ازدست نمی‌دهد. ولی یک چیزهای دیگری داریم که در عین اینکه ممکن الوجود هست در ارتباط با شیء دیگر واجب می‌شود مثل صورت که ممکن الوجود است ولی در ارتباط با ماده واجب الوجود می‌شود. ایشان می‌خواهند این را بگویند.

فَإنَّ مِنَ المُمکناتِ ما هوَ مُمکنٌ فی نَفسهِ و لا یَکونُ مُمکنَ الوجودِ لِشیءٍ آخرَ بَل إمّا واجبُ الوجودِ لِشیءٍ آخر کالصورِ لِلموادِ و الموضوعاتِ لِلأعراضِ أو مُمتنعُ الوجودِ لِشیءٍ کالجواهرِ القائمةِ بِأنفُسِها.[1]

بعضی از ممکنات صورت فی‌حدّنفسه ممکنه مثل صورت انسانیت و صورت حیوانیت ولی برای شیء دیگر که ماده باشد ممکن الوجود نیست چون نسبت به آن واجب است تا صورت نباشد ماده تبدیل به نوع نمی‌شود تا صورت نباشد این ماده تبدیل به قرطاس نمی‌شود و هیولا تبدیل به شیء خارجی نمی‌شود.

بَل إمّا واجبُ الوجودِ لِشیءٍ آخر ... یا برای شیء دیگر واجب الوجود است مثل صور برای مواد و موضوعات نسبت به اعراض همهٔ اینها واجب الوجود هستند یا برای شیء دیگر ممتنع الوجود است کالصورَ لِلموادِ و الموضوعاتِ لِلأعراضِ ... [مثل صور برای مواد و موضوعات برای اعراض یا ممتنع الوجود برای شیئی مثل جواهری که بنفسه قائم‌اند] مثل عقول مفارق عالم انوار و ملائکه، اینها نسبت به شیء دیگر مثل انسان و نفوس ممتنع الوجود هستند زیرا آن عقول مفارق هیچ ارتباطی با عقول مقارن ندارند.

---

[1] . همان، ص ۳۹۳ و ۳۹۴.

وجود دو نوع عقل

دو نوع عقل داریم؛ یک عقل مقارن داریم که آن عقلی است که خدا در ما جبلّی کرده است و یک عقول مفارق داریم که آن عالم عقول است که این زیر نظر آن است و نمی‌شود بگوییم که [مستقل است] ولی عقول مفارق در ارتباط با ما ممتنع هستند زیرا آنها در حیّز زمان و مکان قرار نمی‌گیرند پس نسبت به ما ممتنع الوجود هستند.

واجب الوجود بودن خداوند از همهٔ وجوب و حیثیات

ثُمَ ما یَکونُ ممکنَ الوجودِ فی ذاتِهِ فَإمّا أن یَکونَ إمکانُ وجودِه کافیاً فی فیضانِه مِن علتِه و إمّا أن لا یَکون.[1]

ایشان از اینجا بحث را روی مجردات و مادیات می‌برد، هر چیزی که در ذات ممکن الوجود باشد یا نفس امکانی که در این هست مثل ملائکه و عالم انوار و عالم عقول خب اینها احتیاج به زمان و مکان و سایر شرایط قرائن و مقارنات که ندارند و خود امکان ذاتی آنها کفایت می‌کند که فیضان وجود از علت شود و یا نه، احتیاج به چیزهای دیگری داریم؛ زمان، مکان، اعراض، سفیدی و هزارتا رنگ و لعاب باید باشد؛ ﴿هُوَ ٱلَّذِی یُصَوِّرُكُمۡ فِی ٱلۡأَرۡحَامِ كَیۡفَ یَشَآءُ﴾[2] هزارتا رنگ و لعاب می‌زند خلاصه خدا باید چیزهای دیگری هم داشته باشد تا بتواند اینها را درست کند. همین‌طوری که نمی‌شود که یک بچه بیرون بیاید و نه سیاه باشد و نه سفید باشد و نه قرمز باشد و هیچ رنگی نداشته باشد!

و تحقیقُ هذا الکلامِ یَحتاجُ إلیٰ مُقدمةٍ و هیَ أنَّ جمیعَ المُمکناتِ مُستندَةٌ إلیٰ سببٍ واجبِ الوجودِ لِذاتِهِ و أنّهُ واجبٌ مِن جمیعِ الوجوهِ و الحیثیاتِ و قَد فَرَغنا مِن بَیانِه.

[تحقیق این کلام نیاز به مقدمه‌ای دارد و آن این است که] همهٔ ممکنات به یک سبب مستندات هستند که آن سبب واجبُ الوجودِ لِذاتِهِ است. خدای متعال از همهٔ وجوب و از همهٔ حیثیات واجب است یعنی در ذات، اسماء، صفات، اراده و خلقت خود واجب الوجود است. در هیچ حیثیتی احتیاج به غیر ندارد! نه در ذات خودش متدلّی به غیر است و نه در صفات و اسماء خودش احتیاج به غیر دارد. خود آن اسم برای ذات واجب است، إعمال آن اسم هم واجب است؛ یعنی آن اسم بخواهد در خارج إعمال کند احتیاج به چیز دیگری جز ارادهٔ خود مرید را ندارد. لذا واجب الوجود من جمیع حیثیات است. قبلاً این را گفتیم.

---

[1] . همان، ص ۳۹۴.

[2] . سوره آل عمران (۳) آیه ۶:

ترجمه: «خداست آنکه صورت شما را در رحم مادران می‌نگارد هرگونه اراده کند.» (محقق)

ذاتی بودن قبلیت علت بر معلول

فَكلُّ ما كانَ كَذلكَ استحالَ أن يَختصَ صدورُ بعضِ الأشياءِ مِنهُ دونَ بعضٍ و أن يختصَ بعضُ المستعداتِ بِالفيضانِ مِنه دونَ بعضٍ بَل يَجبُ أن يتساوى نسبتُهُ إلىٰ الكلِّ و يَكونَ عامَ الفيضِ بَلا خللٍ لٰكنّ البرهانَ قائم بِأنَّ بعضَ الممكناتِ وجدَ قبل بعضٍ فی سلسلةِ العليةِ قبليةً بِالذاتِ.

هر موجودی که دارای این خصوصیت است نمی‌شود که بعضی از اشیاء از او صادر بشود و بعضی دیگر صادر نشود. نسبت صدور برای همه یکسان است یعنی در صدور نسبت به بعضی از اشیاء احتیاج به چیزی ندارد، صادر می‌شوند و در صدور بعضی از اشیاء احتیاج دارد و نمی‌تواند صادر کند! این‌طور نیست! بعضی از مستعدات به فیضان وجود از طرف او اختصاص پیدا کنند ولی بعضی دیگر نه. [این‌طور نیست] بلکه نسبت همهٔ مخلوقات باید به پروردگار مساوی باشد؛ همهٔ مخلوقات و مصنوعات و آثار باید مساوی باشد. هیچ خللی در فیض او نباشد. خب تا اینجا درست است اما شما نسبت به مادیات چه می‌گویید؟! این مادیات که یکی پس از دیگری می‌آید! پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ۱۴۰۰ سال پیش بود و در زمان خلقت آدم نبوده است درحالی‌که شما گفتید که هیچ اختصاصی در بعضی نسبت به بعضی نیست؟! هان! این هان، نفس از خود مستعد و قابل است شرایط مستعد و قابل شرایطی‌اش طوری نیست که بتواند استجلاب فیض کند و باید این شرایط مهیا شود تا فیض از آن ناحیه بیاید. آن شرایط زمان، مکان، سلسلهٔ علیت، آباء و اجداد، امهات و نظایر این مسائل است. قبلیت آن قبلیت ذاتی است یعنی داخل در زمانیات است و اینکه می‌گوید: قَبليةً بِالذاتِ به‌خاطر این است که زمان است دیگر! وقتی در ذات حوادث زمان هست پس قبلیت آنها قبلیت ذاتی باشد دیگر یا قبلیت علت بر معلول قبلیت ذاتی است. وقتی که عمرو پدر بکر است نمی‌شود عمرو زودتر از بکر به دنیا بیاید این قبلیت قبلیت ذاتی است.

با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ پیش مرحوم آقای حلبی بودیم خدا رحمتش کند. از حج برگشته بود زمان شاه بود و علمای دیگر هم بودند و صحبت راجع به استحباب زیارت مدینه قبل از حج یا بعد از حج بود. آن چیزی که در روایات داریم استحباب بعد است: «**يا سُديرُ، إنّما أُمِرَ النّاسُ أن يَأتوا هَذِهِ الأحجارَ فَيَطوفوا بِها ثُمّ يَأتونا فَيُعلِمونا وَلايَتَهُم لَنا**»[1] این را امام باقر علیه‌السّلام فرمودند: استحباب بعد است ولی بعضی‌ها زودتر می‌روند و زیارت مدینه را ترجیح می‌دهند ولی خود من نه، من این‌طور نیستم حتی رغبت من نسبت به زیارتِ بعد بیشتر است یکی به‌خاطر استحبابی که دارد و یکی به‌خاطر اینکه انسان از اعمال فارغ شده

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲؛ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۱۷۱:
«ای سدیر، مردم امر شدند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و دور این سنگ‌ها طواف کنند (و این سنگ‌ها مقدمه برای ورود در حریم ماست) سپس به نزد ما بیایند و ولایتشان را به ما اعلام نمایند.»

تقریباً یک جور خیالش دیگر راحت شده است.

خلاصه در آنجا که بودیم مرحوم آقای حلبی استدلال می‌کرد و می‌گفت: اولاً اینکه روایت داریم و ثانیاً اینکه حج واجب است و زیارت معصومین علیهم‌السّلام مستحب است و حج تقدم بر زیارت معصومین طبعی دارد. آنجا کسی حرف نزد، ما هم که آن موقع چیز نبودیم، مَعالِم می‌خواندیم ولی من همان موقع دیگر خجالت کشیدم [بگویم] که به نظرم این آمد که تقدم حج بر زیارت در وقت وجوب حج است و کاری به مدینه ندارد. بله، در صورت تعارض بین حج و غیر حج، حج تقدم طبعی دارد ولی این چه ربطی دارد؟! حج در ذی الحجه است و این زیارت در موقع غیر آن است که انسان بخواهد آن را مقدم بر آن قرار بدهد.

تلمیذ: الآن در این مسئلهٔ حج اختیار این استحباب با خود ما است یعنی مقدم بر آن زمان وجوب بکنیم یا بعد از آن؟ یعنی نظرشان این است که در این مرحله ما این استحباب را بعد از این زمان وجوب بیندازیم.

استاد: نه، اصلاً ایشان می‌خواستند بگویند که این باید بعد باشد چون حج اول است اینکه حج اول است چه ارتباطی به زیارت دارد؟! حج اول است در جای خودش! الآن حج در موقع حج واجب است و زیارت هم همیشه مستحب است حالا ما قبلاً برویم و زیارت کنیم یا بعداً برویم و زیارت کنیم از این نقطه‌نظر چه فرقی دارد؟! به حج چه ارتباطی دارد؟! مثل این است که بگویید که چون نماز در وقت مغرب واجب است بنابراین شما باید انفاق به این دو فقیر را از مغرب به تأخیر بیندازد. این انفاق مستحب است و صلاة مغرب واجب است و واجب تقدم طبعی بر انفاق دارد. خب واجب تقدیم طبعی دارد خب هنوز نیم ساعت فاصله هست شما می‌توانید در این فاصله انفاق کنید! بله، یک وقت بین واجب و امر مستحب تعارض می‌شود آن‌وقت می‌گویند که در آنجا واجب مقدم است. صحبت ما این بود که این هنوز حج انجام نداده این چه تقدم طبعی دارد؟!

تلمیذ: اینجا فرمودید که لازمهٔ این علیت، زمان است درصورتی‌که در قبل فرمودید که حدوث مجردات ذاتی است.

استاد: اصلاً ما دیگر از مجردات خارج شدیم! ما فعلاً راجع به مادیات داریم صحبت می‌کنیم.

تلمیذ: در مجردات که اینها حدوث دارند علت دارند دیگر! زمان هم نیست.

استاد: خب نباشد! پس همان امکان ذاتی آنها برای وجودشان کفایت می‌کند! در مجردات حرفی نداریم ولی در مادیات می‌گوییم که غیر از امکان ذاتی شرایط دیگر هم لازم است؛ یکی از این شرایط زمان است، یکی از این شرایط علیت است؛ سلسلهٔ علیت پدر و جد و مادرها و این خصوصیات بر دیگری است. تا جد نباشد پدر به‌وجود نمی‌آید پس اول باید جد باشد بعد پدر باشد و بعد نوه باشد. به‌عکس که نمی‌شود باشد! پس در اینجا امکان ذاتی که برای اشیاء هست سلسلهٔ علیت، زمان، مکان و همهٔ اینها هم باید باشند. اینها از این نقطه‌نظر با مجردات فرق می‌کنند.

علت اختلاف در افاضه

و نشاهدُ أیضاً تقدمَ بَعضِ الحوادثِ عَلیٰ بعضٍ فی سلسلةِ المتعاقباتِ تَقدماً زمانیاً فَنقولُ هذا الاختلافُ فی الإضافةِ و الصدورِ لَیسَ مِن قِبَلِ الواجبِ الوجودِ بِالذاتِ بَل لِأجلِ اختلافِ الإمکاناتِ الذاتیةِ فی الماهیاتِ و الاستعدادیةِ فی القَوابلِ.

ما حوادث را هم می‌بینیم که یکی پس از دیگری هست و اینها تقدم زمانی دارند. پس می‌گوییم که این اختلاف که چطور در مورد مبدعات احتیاجی به زمان نیست و در مورد ماده و مادیات احتیاج به زمان است، این اختلاف از قِبل واجب الوجود نیست بلکه این اختلاف یک اختلاف ذاتی و هویتی خود شیء خارج است مثلاً واجب بخواهد بیاید ماء را خلق کند می‌آید یک ماده‌ای را ترکیب می‌کند و این ماده با آن ماده تبدیل به آب می‌شود، حالا بخواهید این واجب بیاد ملح را خلق کند دیگر نمی‌تواند همین ماده و این ماده را باز ترکیب کند و ملح درست کند. واجب هم این کار نمی‌تواند بکند، از او برنمی‌آید! نمک یک عنصری دارد و ماء یک عنصر دیگری دارد، اگر قرار بر این است که واجب ماء را خلق کند باید عناصری را که خلق می‌کند عناصری باشد که از ترکیب آنها ماء خلق بشود. اگر ملح را می‌خواهد خلق کند باید ید و سدیم و اینها را مخلوط کند و از آنها ملح را خلق کند. حالا آیا می‌توانیم بگوییم که چطور شد این اختلاف بین ملح و ماء به‌وجود آمد بااینکه واجب واحد است؟! این اختلاف به‌خاطر خصوصیت ذاتی خود اینهاست! اگر قرار است آب خلق شود این عناصر باید به‌کار برده شود و اگر قرار است ملح خلق شود این عناصر باید به‌کار برده شود! اگر خود واجب الوجود بیاید و جایش را هم عوض کند باز نخواهد شد! آن باز ملح هست و آن‌هم باز ماء خواهد بود چون این ذاتی خودش است. این عناصر ذاتیات یک ماهیت را تشکیل می‌دهند و ذاتیات هم که لا یتغیر است.

بنابراین اختلاف در افاضه از قبل واجب الوجود نیست بلکه از قِبل خود ذات اینهاست. نوه نمی‌تواند بر جد مقدم شود خدا هم نمی‌تواند این کار را انجام دهد! آیا خدا می‌تواند جای علت معلول را عوض کند؟! خدا هم نمی‌تواند چون سلسلهٔ علیت را خودش آورده و چیزی را که خودش آورده نمی‌تواند تغییر دهد! خدا آمده و گفته است که اگر قرار بر این باشد که این [پسر] متولد از این [پدر] باشد و بخواهد بعد از این بیاید تقدّمُ الشیء علی نَفسِه است که محال است!

بَل لِأجلِ اختلافِ الإمکاناتِ الذاتیةِ... این محالیت لازمهٔ عالم وجود و عالم خلق است [به‌خاطر اختلاف ممکنات ذاتی] در ماهیات و امکان استعدادی در آنچه را قبول فیض می‌کنند و قبول یکی کم و یکی زیاد است.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد